

مولوی و اسرار خاموشی

فلسفه، عرفان و بوطیقای خاموشی

دکتر علی محمدی آسیابادی



انتشارات سخن، تهران

مرشنامه : محمدی آسیابادی، علی؛ ۱۳۵۰ -
 عنوان و نام پدیدآور : مولوی و اسرار خاموشی، قلندر، عرفان و یوگیهای خاموشی /
 علی محمدی آسیابادی.
 مشخصات نشر : تهران: سخن، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری : ۵۸۴ ص.
 شابک : 978 - 964 - 372 - 500 - 6
 وضعیت فهرست نویسی : فیا.
 یادداشت : کتابنامه: ۵۸۴-۵۶۹
 یادداشت : نمایه.
 موضوع : مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. - عرفان.
 موضوع : مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. - نقد و
 تفسیر.
 موضوع : شعر فارسی - - قرن ۷ ق. - - تاریخ و نقد.
 رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ م/۳۰۷/۵۳۰۷ PIR
 رده بندی دبیری : ۸۶۱/۳۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۳۵۸۲۳



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه

خیابان وحید نظری شماره ۴۸

فکس ۶۶۴۶۲۸۷۵

www.sokhanpub.com

Email: info@sokhanpub.com



مولوی و اسرار خاموشی

فلسفه، عرفان و بوطیقای خاموشی

دکتر علی محمدی آسیابادی

لبنوگرافی: کوثر

چاپ: دایره سفید

چاپ اول: ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۷۲ - ۵۰۰ - ۶



مرکز بخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران

شماره ۱۲۲۴ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰ - ۶۶۴۶۰۶۶۷

فهرست مطالب

۱۷	مقدمه
۲۵	۱) منشأ گوینده و دیگری
۲۷	منشأ گوینده و همزاد او
۲۸	۱) نظریه‌های سوپرکتیویته
۳۰	۱-۱) روش و نظریه فروید و نقد آن
۳۲	۱-۲) نقد روش فروید
۳۳	۱-۳) شهود تنزل انسان به مرتبه حیوان
۳۴	۱-۴) تفاوت نفس‌شناسی فروید و صوفیان
۳۶	۱-۵) حلقه مفقوده دل در نفس‌شناسی
۳۷	۱-۶) شباهت روش فروید و صوفیان
۴۲	۱-۷) واقعگرایی یا افق مشترک تجربه‌ها
۴۴	۲) فرایندهای شخصیت در نظریه فروید
۴۴	۲-۱) ابعاد سه‌گانه شخصیت
۴۶	۲-۲) شکل‌گیری ابعاد شخصیت
۴۸	۲-۳) درون‌فکنی و فرافکنی

- ۵۱ ۴-۲) شکل‌گیری فرامن
- ۵۴ ۵-۲) تعارض و سرکوب
- ۵۵ ۶-۲) من آرمانی (هماندسازی و هویت‌سازی)
- ۵۸ ۳) نرگسانگی (عشق به خویشتن/ نرگسانگی)
- ۶۱ ۴) نظریهٔ فربرن دربارهٔ دو پاره شدن شخصیت
- ۶۳ ۵) افلاطون و فروید
- ۶۳ ۵-۱) تاموس و فرامن
- ۶۷ ۵-۲) رده و نشان تاموس در شعر مولوی
- ۷۱ ۲) مولوی و فرایندهای ذهنی
- ۷۳ ۱) تفاوت رویکرد عرفا به نفس
- ۸۰ ۲) همانندسازی از منظر مولوی
- ۸۰ ۲-۱) قیاس و همانندسازی
- ۸۵ ۲-۲) همانندسازی و نماد آینه
- ۸۸ ۲-۳) متابعت و همانندسازی مثبت
- ۹۷ ۳) تمثیل مهمان و مصداقهای نفسانی
- ۹۹ ۱) مهمان‌سرای دل
- ۱۰۱ ۲) تمثیل مهمان برای تبیین درون‌فکنی و برون‌فکنی
- ۱۰۱ ۲-۱) حکایت زن و مردی که مهمان‌دار شدند
- ۱۰۳ ۲-۲) برون‌فکنی اندیشه‌های مفید
- ۱۰۴ ۲-۳) تطبیق شخصیتهای داستان با ابعاد سه‌گانهٔ شخصیت
- ۱۰۷ ۲-۴) منشأ شرم در حکایت مهمان و صاحب‌خانه
- ۱۰۹ ۲-۵) تطبیق فرایندهای شخصیت با مراتب نفس
- ۱۱۱ ۲-۶) تطبیق شخصیتهای داستان با مراتب نفس
- ۱۱۵ ۲-۷) من همان اندیشه است

۱۱۸	۸-۲) تحلیل حکایت مرد خفته و مار
۱۱۹	۹-۲) بدرقه مهمان و استقبال مهمان نو
۱۲۱	۱۰-۲) تمثیل سعد و نحس برای مصداقها
۱۲۳	۱۱-۲) بیماری ایوب و درون فکنی
۱۲۶	۱۲-۲) تمثیل مهمانی که برای یوسف آینه آورد
۱۳۱	۴) نظریه‌های جدید درباره نرگسانگی
۱۳۳	۱) نقد و بررسی نظریه فروید درباره نرگسانگی
۱۳۵	۲) نظریه کوهوت درباره نرگسانگی
۱۳۹	۳) دیگر بودگی در برابر نرگسانگی در فلسفه لویناس
۱۴۲	۴) انسان تراژیک در نظریه کوهوت
۱۴۴	۵) خودنمایی من در آینه شعر و هنر از نظر کوهوت
۱۴۶	۶) تبار شعر و آینه
۱۴۷	۷) نظریه ژاک لاکان درباره نرگسانگی
۱۴۸	۱-۷) شکل‌گیری سوژکتیویته در کودک
۱۵۰	۲-۷) زبان و ناخودآگاه
۱۵۵	۳-۷) نظم و نظام نمادین
۱۵۶	۴-۷) زبان و نظام واقعیت
۱۵۸	۵-۷) خواستش و خواسته
۱۵۹	۶-۷) زبان و دیگری
۱۶۳	۵) دیگر بودگی سوژه یا نفس ناطقه
۱۶۵	۱) مولوی و دیگری که گوینده است
۱۶۸	۲) میل گریز از مرکز پرندگان
۱۷۰	۳) تکرار و بازگشت دگربودگی از نظر لویناس

- ۱۷۵ (۴) هرمنوتیک و دیگر بودگی متن
- ۱۷۵ (۱-۴) صدای دیگری در متن
- ۱۷۶ (۲-۴) تمثیل دیگری در شعر مولوی
- ۱۷۹ (۶) نفس‌شناسی صوفیانه
- ۱۸۱ (۱) سابقه نفس‌شناسی در میان صوفیان
- ۱۸۲ (۲) نظریه هجویری درباره نفس
- ۱۸۴ (۳) نفس‌شناسی غزالی
- ۱۸۴ (۱-۳) فضیلت خودشناسی
- ۱۸۵ (۲-۳) کالبد و دل، دو بعد وجودی انسان
- ۱۸۶ (۳-۳) دل از عالم امر است
- ۱۸۷ (۴-۳) تشبیه تن به مملکت
- ۱۸۹ (۵-۳) منشأ فضایل و رذایل
- ۱۹۱ (۶-۳) غزالی و تمثیل آینه
- ۱۹۲ (۷-۳) رابطه دل با ملکوت
- ۱۹۴ (۸-۳) دیدگاه غزالی و اخلاق نیکوماخوسی
- ۱۹۵ (۴) نفس‌شناسی عزیزالدین نسفی
- ۱۹۵ (۱-۴) سابقه موازنه‌گرایی
- ۱۹۶ (۲-۴) شکل‌گیری عالم صغیر
- ۱۹۸ (۳-۴) روح نفسانی و قوای آن
- ۱۹۹ (۴-۴) روح انسانی
- ۱۹۹ (۵-۴) نقد و بررسی دیدگاه نسفی
- ۲۰۱ (۵) نفس‌شناسی نجم‌الدین رازی
- ۲۰۲ (۱-۵) آفرینش ارواح قبل از اجساد
- ۲۰۲ (۲-۵) نور محمد (ص)، مبدأ موجودات است

۲۰۳	۳-۵) روح و صفات آن
۲۰۴	۴-۵) عقل کلّ و مبدأ عالم ملکوت
۲۰۶	۵-۵) رابطه روح و عقل
۲۰۸	۶-۵) نفس، پیدایش و صفات آن
۲۱۲	۷-۵) کارکردهای نفس و روح
۲۱۴	۸-۵) وضعیت روح در این عالم و بازگشتش به عالم خود
۲۱۵	۹-۵) دل، و جایگاه آن به مثابه عرش
۲۱۹	۱۰-۵) حواس پنجگانه دل
۲۲۲	۱۱-۵) مکاشفات پنجگانه و تناظر آنها با حواس دل
۲۲۴	۱۲-۵) اطوار دل
۲۲۸	۶) نفس شناسی ملا احمد نراقی
۲۳۱	۷) نتایج بحث
۲۳۷	۷) عشق و محبت، آینه و نرگس‌انگی قدسی
۲۳۹	۱) جایگاه عشق و نرگس‌انگی در روانکاوی و تصوف
۲۴۳	۲) دیدگاه نراقی درباره محبت
۲۴۳	۱-۲) فرق محبت و کراهت
۲۴۵	۲-۲) حب ذات
۲۴۷	۳-۲) محبت خداوند
۲۵۰	۴-۲) نرگس‌انگی و نگاه اول
۲۵۰	۳) عشق و نرگس‌انگی مجنون در روایتهای عرفانی
۲۵۳	۴) دیدگاه هجویری درباره محبت
۲۵۶	۵) محبت و نمادهای درخت و گیاه
۲۵۶	۱-۵) درخت آفرینش
۲۵۷	۲-۵) امروز بن، نماد من اولیه

- ۲۶۰ ۵-۳) محبت و درخت مقدس خاطره
- ۲۶۳ ۶) عشق و نرگس‌انگی قدسی در گفتمان صوفیانه
- ۲۶۹ ۸) آینه ساختن از دل
- ۲۷۱ ۱) تصفیه چیست؟
- ۲۷۲ ۲) تصفیه دل و درون فکنی و فرافکنی
- ۲۷۴ ۳) مراحل تصفیه نفس در نظریه نجم‌الدین رازی
- ۲۷۷ ۴) آثار و نتایج ذکر در دل
- ۲۷۹ ۵) فتح دل با سپاه عشق
- ۲۸۱ ۶) سرگذشت و سرنوشت عقل و عشق
- ۲۸۴ ۷) دیدگاه مولوی درباره تبدیل شهوت به عقل
- ۲۸۶ ۸) تولد من روحانی
- ۲۸۶ ۸-۱) تحقق من روحانی
- ۲۸۸ ۸-۲) قوه عامله و من روحانی
- ۲۹۰ ۸-۳) نیت و محرک من روحانی
- ۲۹۵ ۹) عقل و کارگزاری آن
- ۲۹۷ ۱) عقل و عقال
- ۲۹۸ ۲) رابطه عقل با نفس و روح
- ۳۰۴ ۳) عقل نظری و عقل عملی
- ۳۰۵ ۴) عقل نفسانی، یا عقل پایبند توهم و ضمیر ناخودآگاه
- ۳۰۵ ۴-۱) کارکرد حواس ظاهری و باطنی
- ۳۰۵ ۴-۱-۱) حواس دهگانه
- ۳۰۶ ۴-۱-۲) حواس مشترک
- ۳۰۶ ۴-۱-۳) قوه خیال

۳۰۷	۴-۱-۴) قوه وهم
۳۰۸	۴-۱-۴-۱) نفس عواطف در کارکرد قوه وهم
۳۰۹	۴-۱-۴-۲) نفس شهوت و غضب در ادراکات
۳۱۰	۴-۱-۵) قوه حافظه و ظلمات
۳۱۱	۴-۱-۶) قوه عاقله
۳۱۱	۴-۱-۶-۱) کارکردهای قوه عاقله
۳۱۲	۴-۱-۴-۲) تفکر و سیطره قوه وهم
۳۱۵	۴-۲) قوه عامله
۳۱۸	۴-۳) حدیث نفس
۳۲۱	۴-۴) متابعت من نفسانی
۳۲۳	۴-۵) حدیث نفس و انواع شهوت
۳۲۴	۵) نفس ناطقه یا عقل دلاله
۳۲۹	۶) ظهور روح و پدیدار شدن وحی
۳۳۱	۱۰) وحی، سکینه، من روحانی و متابعت
۳۳۳	۱) میزان من روحانی
۳۳۶	۲) سکینه در آیین کابالا
۳۴۰	۳) سکینه در گفتمان صوفیانه
۳۴۸	۴) سکینه و میزان باطنی
۳۵۰	۴-۱) میزان در قرآن
۳۵۲	۴-۲) میزان در شعر مولوی
۳۵۵	۴-۳) میزان همان سکینه است
۳۵۶	۵) سکینه و متابعت رسول اُمّی (ص)
۳۶۱	۱۱) اُمّی شدن و متابعت
۳۶۳	۱) رسول اُمّی و متابعت از او

- ۳۷۶ (۲) اتمی شدن و متابعت
- ۳۷۹ (۳) صوفیان، عالمانی که اتمی می شدند
- ۳۷۹ (۲-۱) معنی اتمی شدن
- ۳۷۹ (۳-۱-۱) اتمی بی سواد نیست
- ۳۷۹ (۳-۱-۲) احمد غزالی اتمی بوده است
- ۳۸۲ (۲-۲) مباهات به اتمی بودن و تشویق به درس خواندن
- ۳۸۵ (۳-۳) مباهات پیامبر (ص) به فقر، مباهات به اتمی بودن است
- ۳۸۹ (۴) متابعت از رسول اتمی در عالم ملک و ملکوت
- ۳۸۹ (۴-۱) رؤیت وجه غیبی پیامبر (ص)
- ۳۹۲ (۴-۲) اتمی بودن وجه غیبی پیامبر (ص)
- ۳۹۵ (۱۲) متابعت و معرفت نفس
- ۳۹۷ (۱) حدّ و مرز متابعت
- ۳۹۸ (۲) فرق متابعت با تقلید مذموم
- ۴۰۰ (۳) متابعت و معرفت شناسی صوفیانه
- ۴۰۲ (۴) رابطه اتمی بودن با متابعت
- ۴۰۵ (۵) شمس تبریزی و اسطوره متابعت
- ۴۰۶ (۵-۱) متابعت پیامبران از محمد (ص)
- ۴۰۷ (۵-۲) ولایت کامل هم نافی متابعت نیست
- ۴۰۷ (۵-۳) متابعت با خلوت گزینی مرسوم سازگار نیست
- ۴۰۸ (۵-۴) شطحیات عرفا، ترک متابعت است
- ۴۱۰ (۵-۵) متابعت موجب نجات از عذاب است
- ۴۱۰ (۵-۶) متابعت مستلزم رسیدن به کمال است
- ۴۱۰ (۵-۷) متابعت، تکلیفی بزرگ
- ۴۱۲ (۵-۸) متابعت، درویشی شگفت است

۴۱۳	۵-۹) متابعت، ولیّ مستور است
۴۱۶	۵-۱۰) موازنه دو درویش
۴۲۳	۱۳) عرفان خاموشی و اسرار آن
۴۲۵	۱) شعر صوفیانه گفتمان خاموشی است
۴۳۳	۲) بلاغت خاموشی
۴۳۷	۳) خاموشی در نشانه‌شناسی پیرس
۴۳۹	۴) خاموشی و سائق مرگ در روانکاوی
۴۴۳	۵) زبان ناخودآگاه مرگ و خاموشی
۴۴۴	۶) گفتمان تکرار، گفتمان خاموشی
۴۴۴	۶-۱) تکرار و گفتمان تکراری
۴۴۷	۶-۲) تکرار و زمان در گفتمان صوفیانه
۴۵۳	۶-۳) گفتمان تکراری و ارجاع پسر (آنافورا)
۴۵۵	۷) نوشتار، به تعویق افتادن معنی و افشای سکوت
۴۶۰	۸) خاموشی در هنرهای اسلامی
۴۶۵	۹) فلسفه خاموشی در ادبیات
۴۶۵	۹-۱) خاموشی در فلسفه بلانشو
۴۶۶	۹-۲) نی و ناچیزی که به گفتن فرامی‌خواند
۴۶۷	۹-۳) خاموشی، وجه سلبی زبان
۴۷۳	۱۰) خاموشی و روایت
۴۷۷	۱۱) خاموشی شب و کتاب، و آیندگی مرگ
۴۸۴	۱۲) شب‌هراسی و خواب‌هراسی لویناس و مولوی
۴۸۷	۱۳) خاموشی در اخلاق و عرفان
۴۸۷	۱۳-۱) فضایل خاموشی در روایات

- ۴۹۴ ۱۳-۲) صبر و روزه خاموشی
- ۴۹۹ ۱۳-۳) متابعت و خاموشی
- ۵۰۴ ۱۴) خاموشی و زبان عرفان
- ۵۱۹ ۱۴) داستان طوطی و بازرگان، بیانیه متابعت و خاموشی
- ۵۲۱ ۱) تحلیل داستان
- ۵۳۵ ۲) جبر و اختیار در عمل گفتار و پیامدهای شنیدن و گفتن
- ۵۴۶ ۳) طوطی جان و آزادی آن از نظم و نظام نمادها
- ۵۵۷ فهرست اعلام
- ۵۶۳ فهرست برخی اصطلاحات
- ۵۶۹ فهرست منابع

اگر از مولوی پرسیم کوهها چگونه توانستند آواز بی‌همتای داود (ع) را تکرار کنند در پاسخ خواهد گفت نگاه کن! بین من چگونه کوهساری را در برابر تو نهاده‌ام که شکوه خاموشی را فریاد می‌زند. نگاه کن! بین من چگونه از کوه شعر ساخته‌ام! بین من چگونه تخته سنگها را رام کرده‌ام و از آنها آهنگ ساخته‌ام. اگر بتوانی خاموشی را که همواره از برابرت می‌گریزد و تو را در غیبت خود پریشان می‌کند در شعر من بیابی و به دام اندازی راز سنگها و کوهها را خواهی دانست. شاید تو هم بتوانی رسل داود شوی.

کوهها از زمانی که راز خاموشی را دانستند خود را شایسته تکرار آن آوازی یافتند که از حنجره داود بیرون آمد. آوازی افسون کننده که همیشه تاریخ را در شعاع انتظار رقم زد و به تاریخ آموخت که چگونه از طریق تکرار می‌تواند به حضور خود ادامه دهد. راز این تکرار و آن آواز را خدا می‌داند ولی راز خاموشی را که لازمه این تکرار است می‌توان در کوهساران خاموش جستجو کرد.

درباره خاموشی از نظر مولوی و در شعر او به پژوهشهای

گسترده‌تری نیاز بوده و هست و آنچه تا کنون گفته‌اند هم اندک است و هم حق سخن ادا نشده است. گرچه این نوشته هم چنین ادعایی ندارد اما برگی است بر برگهای دیگر و گام دیگری است برای شناخت مولوی و آفاق فکر و اندیشه او.

برای فهم دقیق‌تر و عمیق‌تر موضوع، لازم بود دربارهٔ نفس‌شناسی عموماً و نفس‌شناسی صوفیانه خصوصاً تحقیق شود و این تحقیق در راستای تبیین موضوع خاموشی باشد. آثار مولوی بیش از آنکه نظریه‌ای منسجم را در برابر ما قرار دهد انبوهی از آگاهی را که در ساختاری دایرة المعارف‌گونه ارائه شده است عرضه می‌کند. آری! دایرة المعارف همان‌طور که موريس بلانشو گفته است کتابِ کتابهاست اما ساختار آن به نحوی نیست که بتوان در آن مقدمه و مؤخره‌ای یافت. همین موضوع ایجاب می‌کند که برای تبیین دیدگاههای مولوی به ناچار به سراغ کسانی برویم که آفاق فکری آنها تا اندازه‌ای به مولوی نزدیک است. به همین سبب در این نوشته نظریه‌هایی معرفی شده است که گرچه متعلق به قرن حاضر است اما موضع وجودشناختی یا معرفت‌شناختی آنها با موضع مولوی تشابهات قابل توجهی داشته است.

بهتر است بحث از اینجا آغاز شود که انسان به این اعتبار که حیوان ناطق است، و ناطق بودن، فصلِ ممیز اوست، و به واسطهٔ نطق و زبان خود را از دیگران متمایز و به دیگران معرفی می‌کند، ناطق یا گوینده یا «فاعل گویا» است و به اعتبار اینکه خود و دیگر اشخاص و اشیا را مورد و موضوع شناخت و آگاهی خود قرار

می‌دهد، «فاعل شناسا» نامیده می‌شود. اصطلاحات «فاعل گویا» و «فاعل شناسا» ترجمه و معادل «subject» است و به همین دلیل به آن «سوژه» هم می‌گویند. به جای فاعلِ گویا می‌توان از اصطلاحات دیگری همچون «منِ گوینده»، «نفس ناطقه» «گوینده» و غیره هم استفاده کرد. در این کتاب، به اقتضای نظریه یا گفتمانی که مطرح می‌شود از همه این اصطلاحات کمابیش استفاده خواهد شد ولی در اینجا برای سهولت بحث و معرفی موضوع از اصطلاح «گوینده» استفاده می‌کنیم و وقتی می‌گوییم گوینده و همزاد او، منظورمان از گوینده، همین سوژه است.

از آنجا که این گوینده یا سوژه در کاربرد زبان، نقاب «من» را بر چهره دارد، یا به بیان دیگر، مرجع ضمیر اول شخص در زبان است و ضمیر «من/ام» به آن بر می‌گردد، می‌توان او/آن را «منِ گوینده» نامید. من گوینده، کسی یا چیزی است که مرکز فکر و احساس شناخته می‌شود و به همین سبب به آن گاه نفس ناطقه می‌گویند و گاه آن را نفسِ مُدر که می‌نامند و وقتی در زبان ظاهر/پنهان می‌شود، مقام و جایگاه گوینده را دارد. این منِ گوینده، یک همزاد یا به بیان دیگر، یک نیمه دیگر دارد که در گفتمانهای فلسفی به آن «the other» می‌گویند. اصطلاحاتی همچون «alterity» یا «otherness» که در زبان فارسی معادلهایی همچون «دیگربودگی»، «دگرسانی»، «غیریت» و غیره را برای آن به کار می‌برند، ناظر بر ماهیت همین همزاد است.

شاید، اگر غلط‌انداز نبود، اصطلاح «تابعه» که به معنی جن یا

فرشته تلقین کننده به شاعران، دارای سابقه کاربرد است، از اصطلاح «همزاد» بهتر بود. اما اصطلاح «تابعه» در زبان فارسی معنی و مفهوم «the other» را بیش از حد محدود می‌کند و ممکن است این طور برداشت شود که غیر شاعران از آن بی‌بهره‌اند. از طرف دیگر معادله‌های «دیگربودگی»، «دگرسانی»، «غیریت» و غیره، فاقد بسیاری از معانی ضمنی و تلویحی این اصطلاح‌اند. مثلاً معنی ضمنی «همراه بودن و از فرد جدا نشدن»، در تابعه هست، اما در این معادله‌ها نیست. علاوه بر این، درست است که این اصطلاح بر «دیگری» دلالت می‌کند اما این دیگری کسی یا چیزی جز «خود» فرد نیست. او منِ دیگر من گوینده است. ممکن است گفته شود چرا معادل «فرامن» یا «من برتر» را برای آن ملحوظ نکنیم؟

شاید بتوان گفت این دو معادل اخیر شایستگی بیشتری دارند، اما هر دو یک پیش‌فرض را بر ما تحمیل می‌کنند؛ آن منِ دیگر، فرامن، یا برتر از من است. «من» مغلوب است و او بر «من» استعلا یا استیلا دارد. اصطلاح «super ego» که معادل غربی این دو اصطلاح است، هرجا به کار رود، این پیش‌فرض، این معنی ضمنی را در خود دارد.

باید گفت، همه روانکاوانی که این اصطلاح را به کار برده‌اند، چنین پیش‌فرضی را به دلایل متعدد پذیرفته‌اند. با این حال، حتی اگر ما هم این پیش‌فرض را قبول داشته باشیم، بهتر است از همین آغاز آن را مسلم ندانیم. فعلاً معادل «همزاد» با معایبی که دارد، تا اندازه زیادی تری معانی ضمنی لازم را دارد؛ هم مرموز بودن آن را و

هم همراه بودن را القا می‌کند. در عین حال که فاقد پیش‌فرض استعلا یا استیلاست در فرهنگ ما مخصوصاً فرهنگ عامیانه- سابقه کاربرد دارد، اما به هر روی در اینجا به طور موقت از این اصطلاح استفاده می‌شود و پس از معرفی موضوع از اصطلاحات دیگر استفاده خواهد شد.

رد و نشان این همزاد را، هرچه یا هرکه هست، می‌توان در کاربرد ضمائر مشترک (= ضمائر انعکاسی)، یافت؛ خودم، خودت، خودش و... ترکیب «خودم» که مرکب از «خود» و «م» است، بیانگر یک یگانه‌دوگانه است؛ من گوینده که ضمیر «م» بر آن دلالت دارد، و همزاد او که ضمیر مشترک «خود» بر آن دلالت دارد. ظاهراً در یکی بودن این دو تردیدی نیست، اما دو کس، یا دوگانه بودن آنها چندان آشکار نیست ولی خوشبختانه افشای این دوگانگی را ادبیات با صنایع مختلف بر عهده می‌گیرد. بسیاری از صنایع ادبی مستقیم یا غیر مستقیم، این دوگانگی را برملا می‌کنند. مثلاً صنعت تجرید صنعتی است که به موجب آن شاعر خودش را مورد خطاب قرار می‌دهد و چنان وانمود می‌کند که دیگری را مورد خطاب قرار داده است. استفاده از تخلص نیز ناشی از همین دوگانگی نفس است که متشکل از دو بخش است. شاعر با نام مستعاری که برای خود انتخاب می‌کند زمینه گفتگو با خود را فراهم می‌کند.

برای فهم دوگانگی نفس می‌توان از یک مثال ساده استفاده کرد؛ اگر کسی بگوید: «من همیشه دروغ می‌گویم»، می‌توانیم او را

تصدیق کنیم و بگوییم «او راست می‌گوید، او همیشه دروغ می‌گوید». پیداست که در اینجا همان یک نفر است که به دو پاره تقسیم می‌شود و یک پاره که راست می‌گوید دربارهٔ پارهٔ دیگر خبر می‌دهد که همیشه دروغ می‌گوید. پیداست وقتی کسی می‌گوید «دروغ می‌گویم» یا من گویندهٔ او دروغ می‌گوید یا همزاد او. اگر هر دو دروغ بگویند، به جای اینکه بگوییم: «راست می‌گوید که دروغ می‌گوید» می‌گوییم: «دروغ می‌گوید که دروغ می‌گوید». چنان‌که پیداست عبارت یا جملهٔ «دروغ می‌گوید» دوبار تکرار می‌شود. درست مثل فردی که تصویرش در آب یا آینه منعکس می‌شود و از این طریق تکرار می‌شود یا خود را تکرار می‌کند، این عبارت هم تکرار می‌شود.

این تکرار «recurrence» یا به عبارت دقیق‌تر تکرار خود، یکی از ویژگی‌های من گوینده و همزاد اوست. یک مثال دیگر که معمولاً پژوهشگران این حوزه، به آن استناد می‌کنند، جملهٔ معروف دکارت است که گفته: «من می‌اندیشم پس هستم». اگر آن طور که دکارت گفته است، اندیشیدن همان بودن است، پس جملهٔ او را می‌توان تجلی همان تکرار دانست. او در واقع گفته است: «من هستم پس من هستم». اگر در این مثال واژهٔ «پس» و در مثال قبلی واژهٔ «که» را که همچون حجابی میان یک عبارت و انعکاس آن واقع شده است، نادیده بگیریم، یا آن را همچون غباری بر روی آینه تصور کنیم، می‌بینیم که چگونه یک چیز خود را در قالب زبان تکثیر می‌کند.

اما این تکرار و تکثیر همیشه آشکار و مستقیم نیست، بلکه اغلب پیچیده و غیر مستقیم است. به همین خاطر است که تغییر مسیر «detour» یکی از ویژگی‌های همزاد تلقی می‌شود. مولوی در یکی از غزلیات خود می‌گوید:

از خانه برون رفتم، مستی‌م به پیش آمد
در هر نظرش مضمهر صد گلشن و کاشانه
چون کشتی بی‌لنگر کُز می‌شد و مژ می‌شد
وز حسرت او مرده صد عاقل و فرزانه
گفتم: ز کجایی تو؟ تسخر زد و گفت ای جان
نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرغانه
(مولوی، ۱۳۳۶: ۲۳۰۹، ب ۹-۷)

اگر در مصرع اخیر تأمل شود، یک تغییر مسیر، یک پوشیدگی در تکرار، ملاحظه می‌شود؛ ترکستان نام ولایتی است که فرغانه یکی از شهرهای متصل به آن بوده است و چنانکه زکریای قزوینی گفته است «فرغانه ولایتی است در مملکت ماوراءالنهر در سرحد ولایت ترک» (زکریای قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۸۵). با توجه به اینکه ماوراءالنهر جزو خراسان بزرگ بوده است و بلخ هم از شهرهای خراسان بزرگ بوده است، فرغانه به مجاز جزو و کل همان خراسان است که مولوی بلخی پیش از هجرت به آسیای صغیر اهل آنجا بوده است. آسیای صغیر نیز که مولوی و خانواده‌اش بعد از ترک خراسان در آنجا مقیم شدند، جزو اقلیم ششم یعنی ترکستان است (ر.ک. همان، ۶۹۱-۶۵۵). پس مولوی نیمی از خود را از خراسان و نیم دیگر را از ترکستان می‌داند ولی

من او از طریق تغییر مسیر و انحراف، دوگانه بودن در عین یگانه بودن خود را بیان می‌کند. این خصیصه تکرار من را مولوی در این ابیات از مثنوی به نحوی دیگر باز نموده است:

گفت نوح ای سرکشان من، من نیم
 من ز جان مردم، به جانان می‌زیم
 چون بمردم از حواس بوالبشر
 حق مرا شد سمع و ادراک و بصر
 چونکه من من نیستم این دم ز هوست
 پیش این دم هر که دم زد کافر اوست
 (مولوی، ۱۳۸۲: دفتر ۱، ب ۳۱۳۹-۳۱۳۷)

تکرار «من» در این ابیات آشکار است اما تکرار خبری که درباره آن داده می‌شود پنهان است. در واقع مولوی از زبان نوح می‌گوید: «من خودم نیستم» و این یک پارادوکس است. این یعنی اینکه «من هستم ولی خودم نیستم». ضمیر «م» هم مسند الیه فعل «هست» و هم مسند الیه فعل «نیست» است. حال می‌توان تکرار واژگونه یک عبارت یا جمله را که در وصف من گوینده است، این گونه بازنویسی کرد: «هستم که نیستم» یا «من نیستم که هستم، من هستم که نیستم». همان‌طور که تصویر فرد به صورت معکوس در آینه منعکس می‌شود، گاه رابطه من گوینده و همزاد او به صورت معکوس است. باید توجه داشت که واژه «معکوس»، اسم مفعول «عکس» است و عکس همان تصویر است که معکوس بودن ویژگی آن است.